

## تحلیل تطبیقی هفت وادی عرفان با سوره‌ی حضرت یوسف و داستان شیخ صنعان\*

وحید مبارک

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی - کرمانشاه

الهام هامانی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی

### چکیده

در کتاب مقامات الطیور، داستان شیخ صنعان، شاخه‌ای فرعی یا داستانی در میان داستان است که ضمن بیان توجه عطار به شیوه‌ی داستان در داستان؛ پیوندی از داستان مثال با قهرمان‌های انسانی و تمثیل با شخصیت‌های حیوانی را در کل منطق الطیر به نمایش می‌گذارد. از دیگر سوی، در محتوا، همان محتوای بخش پرندگان، یعنی هفت وادی سیر و سلوک را به دیگر زبان نقل می‌کند. این داستان؛ یعنی شیخ صنعان (صنعا، سماعان) پیوندهای ویژه‌ای (در ظاهر و باطن) با سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف (ع) دارد و نیز، سفر جان و تن شیخ پیر بغداد را در هفت منزل خطرناک عشق به نمایش می‌گذارد تا تأییدی بر سخن رمزی عطار در بخش داستان پرندگان باشد. این پژوهش، بر آن است تا بر اساس مبانی نظری ادبیات تطبیقی، پیوند دو سوبه‌ی داستان شیخ صنعان با قرآن (داستان حضرت یوسف) و داستان پرندگان و هفت وادی یا هفت خان عروج روحانی را نشان دهد. واژگان کلیدی: قرآن، تصوف، عرفان، عطار، منطق الطیر، شیخ صنعان، هفت وادی، ادبیات تطبیقی.

### ۱. پیشگفتار

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۲۰

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۲۰

رایانامه نویسنده مسؤول: mobark\_vahid@yahoo.com

آیا عرفان در مشخص کردن منازل سلوک و وادیهای سیر «الی الله» الگوها و نمونه‌هایی از قرآن مجید یا سیره‌ی نبوی داشته‌اند؟ یا اینکه وجود پیوند میان قرآن و آثار عرفانی در شکل و محتوا می‌تواند بیانگر چه چیز یا معنایی باشد؟ و اینکه آیا عرفا در تألیف آثارشان به قرآن و شیوه‌ی بیان و اندیشه‌های حاکم بر آن توجه داشته‌اند؟ پرسش‌هایی هستند که بر آن هستیم تا به آنها پاسخ دهیم، باید بگوییم که تلمیحات و استنادهای متون عرفانه به آیات قرآنی، بیانگر این نکته می‌باشد و فرضیه ما نیز از آغاز بر این استوار است که پاسخ این سؤال‌ها، مثبت و حاکی از توجه عمیق و ژرف عرفا به قرآن و سیره‌ی نبوی دارد. البته شاعران و عرفانی همچون؛ عطار و مولوی بیشتر از دیگران متوجه قرآن بوده‌اند. عطار در منطق‌الطیر، بخصوص در داستان شیخ صنعان، توجهی ویژه به سوره‌ی حضرت یوسف داشته است.

تحقیقات حاکی از آن است که «سوره‌ی حضرت یوسف، بیشتر از سوره‌های دیگر قرآن مجید، دارای پیوند عمودی<sup>۱</sup> است» (معرفت، ۱۳۸۷: ۱۷). و در هیچ سوره‌ای از قرآن کریم هیچ داستانی به مانند داستان یوسف به طور مفصل و از اول تا آخر نیامده است (طباطبایی، بی تا، ج ۱۱: ۹۹). محتوای این سوره، برخلاف سوره‌های دیگر قرآن، همگی به هم پیوسته و بیان فرازهای مختلف یک داستان است. (مکارم و دیگران، ۱۳۶۱ به بعد، ج ۹: ۲۹۲). و زندگی حضرت یوسف (ع) یا همان کریم بن کریم بن کریم بن کریم (الزمخشری، ۱۴۱۷ق، جزء دوم: ۴۱۶)، محور پیوند دهنده‌ی آن به حساب می‌آید، که با خواب آن حضرت شروع می‌شود و با تقلب برادران، چاه، فروختن به ثمن بخت...، خانه‌ی عزیز مصر، خواسته‌های زلیخا و زنان مصر، بدنامی ایشان و زندانی شدن یوسف، خواب دو هم‌زندان آن بزرگوار و تعبیر خواب ایشان و التجای یوسف به زندانی نجات‌یابنده و غفلت مشاور عزیز مصر، خواب عزیز مصر و تعبیر یوسف و نجات یافتنش از زندان، سرپرستی خزان مصر و تدبیر انبار کردن گندم‌ها برای خشکسالی، نیازمندی کنعانیان در خشکسالی، سفر چند باره‌ی ایشان به مصر و سر تعظیم فرود آوردن پدر و مادر و یازده برادر به یوسف که در واقع تعبیر خواب سجده کردن ماه

و خورشید و یازده ستاره در برابر آن حضرت بود، به پایان می‌رسد (قرآن مجید، سوره یوسف).

خوابهای سه گانه این روایت، آگاهی حضرت یعقوب از سختی نهفته در تأویل خواب حضرت یوسف و جستجو و طلب یوسف، تعبیر این خواب را از پدرش، نخستین گام‌های آغاز داستان و آرامش آغازین آن به حساب می‌آیند. این آرامش با تند باد یک سلسله از کنش‌ها و فراز و فرودهای داستان به هم می‌خورد و در پایان داستان با به قدرت رسیدن یوسف و بینا شدن یعقوب و پی بردن برادران به اشتباه بزرگشان که براساس حرص و جفا است و سرانجام سرفروود آوردن همگانی خاندان یعقوب در پیش پیامبر خدا و تحقق رویای او دوباره به آرامش باز می‌گردد. (طاهری و مبارک، ۱۳۸۸: ۱۵۵)

البته، اهمیت خواب در اندیشه‌ی صوفیه و عرفا، پیوستگی عجیبی با قرآن مجید (هجویری، ۱۳۷۳: ۱۹) و داستان حضرت یوسف (ع) و بخصوص رویای صادقه حضرت ابراهیم (ع) دارد که به ایشان در آن رؤیا دستور داده شده که فرزندشان را قربانی کنند. همان فرزندی که فرشتگان پیام تولد او را به ابراهیم و همسرش داده بودند و می‌دانیم که اسماعیل و اسحاق و یعقوب به فرموده‌ی قرآن، عطیه و از فرزندان صالح نسل ابراهیم خلیل (ع)، عبد مخلص الهی اند. (سوره‌ی ص / ۴۵)

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

عطار در مقامات طیور، منازل سالکین برای وصول به سیمرغ را اینگونه نامگذاری می‌کند: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا. (خیاطیان، ۱۳۷۹: ۱۱۱) که بدین صورت آنها را به نظم درآورده است:

|   |                                |
|---|--------------------------------|
| هست وادی طلب آغاز کار علوم انسانی و مطالعات قرآنی | وادی عشق است از آن پس، بی کنار |
| هست سیم وادی است آن معرفت                         | هست چارم وادی استغنا صفت       |
| هست پنجم وادی توحید پاک                           | پس ششم وادی حیرت صعبناک        |

هفتمین، وادی فقر است و فنا بعد از این، روی روش نبود تو را  
(عطار، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

بدین معنا که راه رسیدن به حق، مراتب و دشواریهایی دارد که سالک راه طریقت، همچون مسافری در این راه مستقیم با پذیرفتن آن سختی‌ها و پخته تر و اندیشمندتر شدن، خود را آماده و قابل برای دیدار حق و مسجود واقع شدن، می‌کند. در واقع، وادیها بوته‌های آبدیده کردن و خالص کردن وجود و اندیشه‌ی سالک و رهرواند تا او را از خودخواهی برهانند و به خداخواهی برسانند.

در اینجا ابتدا با این زمینه، نگاهی به داستان حضرت یوسف می‌افکنیم:  
هفت وادی سیر و سلوک در داستان حضرت یوسف (ع) بدین شیوه، تقسیم بندی می‌شود  
(رضایی، ۱۳۸۷: ۶۴):

طلب: طلب در اصطلاح صوفیه، جستجو کردن از مراد و مطلوب را گویند. (گوه‌رین، ۱۳۶۷، ج ۷: ۳۰۷ - ۳۱۸). یافتن فرزند به خواست الهی و از دست دادن آن به بدکاری و حرص و آز برادرانش که تا به از دست دادن بینایی حضرت یعقوب (ع) منتهی می‌شود و سایه-ی آشکار جستجوی فرزند و فرزندان که در تمام بخش‌های این سوره جریان دارد و کوشش حضرت یوسف برای یافتن تعبیر رویای خود و سعی کنعانیان برای رهایی از قحطی و خشکسالی، نشانه‌ها و جلوه‌های طلب در این داستان هستند.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾  
(یوسف / ۴)

عشق: عشق، مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک کند. عاشق را در مرحله کمال عشق، حالتی دست‌دهد که از خود بیگانه و ناآگاه می‌شود و از زمان و مکان فارغ. (گوه‌رین، ۱۳۶۷، ج ۸: ۱۱۸ - ۱۴۶). عشق و محبت بی نظیر یعقوب به یوسف، در سایه‌ی محبت به خدا و داشتن فرزندی که خود از پیامبران ارجمند الهی است، هویدا می‌گردد.

(قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (يوسف / ۵-۶)

معرفت: در تعریف معرفت آمده است: معرفت، نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می‌تابد و جمیع تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود، محو و مضمحل ساخته و از کار باز می‌دارد (غنی، ۱۳۴۰، ج ۲: ۴۱۸).

طبرسی در تفسیر «یا بنی لاتقصص رویاک علی اخوتک» می‌گوید: ای لاتخبرهم بذلک (فیکیدو الک کیداً) ای فیحسدوکْ أو یقابلوک بما فیهِ هلاکک. (طبرسی، ۱۳۷۹ هـ.ق، ج ۵: ۲۰۹) و همین، نشان دل‌بستگی یعقوب به یوسف و جایگاه انسان کامل او می‌باشد.

در تفسیر مراغی «و یعلّمک من تأویل الاحادیث» آی؛ و یعلّمک من علمه اللدنی تأویل الرؤیا و تعبیرها آی؛ تفسیرها بالعبارة و الاخبار بما تؤوّل الیه فی الوجود ... یعلّمک را دلالت معرفت و علم تأویل رویا و احادیث گرفته است. رسیدن به معرفت در این داستان با تعبیر حتی یبلغ أشده در مورد حضرت یوسف و در مورد برادران با شناختن یوسف (ع) و در مورد یعقوب (ع) با ایمان به یافتن یوسف با اعتماد به حق، تحقق می‌یابد:

﴿وَجَاؤُوا عَلَيَّ فَمِصَّهُ بِدَمٍ كَذَبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ﴾ (يوسف / ۱۸).

استغنا: هجویری، استغنا را چنین تعریف می‌کند: بی‌نیازی که لازمه‌ی آن، قطع علاقه از حطام دنیا و بهره‌های دنیایی از جاه و مقام و منال است. (هجویری، ۱۳۳۶: ۴۳۲).

قرطبی در تفسیر «أحبُّ الیَّ» می‌گوید: آی؛ اسهل علیّ و أهون من الوقوع فی المعصیة، لما أنّ دخول السجن أحبُّ الیَّ مما یُحبُّ علیّ التحقیق» (القرطبی، ۱۹۸۷، ۱۸۴) بی‌نیازی جستن یوسف از زن عزیز مصر و زنان مصری که البته سبب زندانی شدن او نیز می‌گردد بی‌نیازی از غیر خدا را به نمایش می‌گذارد.

﴿قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف / ۳۳)

هر چند که استغنائی امر با پناه بردن به عزیز مصر، بوسیله‌ی یکی از دو زندانی مصری همراهش در زندان عزیز مصر، شکسته می شود ولی بی نتیجه ماندن همین کار و طولانی شدن روزهای زندان، تأکیدی دیگر بر پناه بردن به خداوند و بی نیازی جستن از غیر را تأکید می کند.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بضع سنين﴾ (یوسف / ۴۲)

توحید: «مستملی بخاری» نویسنده‌ی شرح تعرف، توحید را منزه کردن حق و یکی گفتن و یکی دانستن او می داند. (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۶). زحیلی معتقد است که: «ارشدت قصه یوسف الی انه لا دافع لقضاء الله تعالی، ولا مانع من قدرة الله تعالی، و انه اذا قضی و للانسان بخیر و مکرمه لم یمنعه عنه احد ولو اجتمع العالم علیه. (الزحیلی، ۱۴۱۸هـ، جزء یازدهم: ۱۹۸) به نظر می رسد یوسف(ع) که پرورده‌ی خاندان ابراهیم حنیف است، (یوسف / ۲۳) خواب و بیداری و آمدن و شدنش همه توحیدی است، نجات او از بلوای مراوده‌ی زلیخا، جز در سایه‌ی توحید صورت نمی گیرد. وقتی از چاه کنعان بیرونش می کشند و زمانیکه به فرزند خواندگی پذیرفته می شود و آنگاه که توفیق تاویل رویای عزیز مصر را می یابد همگی ره به توحید و ایمان راسخ می برند.

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾ ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ﴾ ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ﴾ (یوسف / ۴۹ - ۴۶)

حیرت: حیرت در اصطلاح، حالتی است که در حال حضور و تأمل به دل عارف می رسد و او را در شناخت و ناشناخت سرگشته می کند (گوهرین، ۱۳۶۷: ۳۲۱).

«فخر رازی» در تفسیر جمله‌ی «اکبرنه» می‌گوید: «أما اکبرنه لانهن رأین علیه نور النبوة و سیما الرسالة، و آثار الخضوع و الاحتشام، و شاهدن منه مهابة النبوة، و هیبة الملكية و هی عدم الالتفات الی المطعوم و المنکوح، و عدم الاعتدال بهن. و کان الجمال اعظیم مقروناً بتلك الهیة و الهیة، فتعجبین من تلك الحالة فلاجرم اکبرنه و عظمنه، و وقع الرعب و المهابة منه فی قلوبهن. (رازی، ۱۴۱۰، ج ۹: ۱۳۰). سرگشتگی یوسف در برابر کار برادران و کار زنان مصر و زلیخا که به ترتیب او را اسیر چاه و زندان می‌کنند، نشانه‌های حیرت این داستان می‌توانند بود.

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ  
وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ  
أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف / ۳۲-۳۳)

البته تسلیم و رضای همراه با حیرت یعقوب در برابر تقدیر الهی، نیز در همین بخش قرار می‌گیرند.

فقر و فنا: خواجه نصیر طوسی، فقیر را چنین معرفی می‌کند: کسی را گویند که رغبت به حال و مقتضیات دنیوی ندارد ... از جهت قلت التفتاتی که لازم اقبال بر سلوک راه حقیقت و اشتغال به مراقبت جانب الهی باشد تا غیر حق تعالی حجاب او نشود و به حقیقت، این فقر شعبه‌ای باشد از زهد. (طوسی ۱۳۶۱: ۲۴) و کاشانی، فنا را از بین رفتن اوصاف مذمومه و بقای اوصاف محمود می‌داند. (کاشانی، بی تا: ۴۲۶)

نیازمندی حضرت یعقوب در از دست ندادن امیدش از رحمت الهی برای باز پس یافتن فرزندش، سیر فقر الی الله او در کنار نبوتش، کارکردی سخت عملگرایانه است. از طرفی در سپردن خود به قدرت الهی، از طرف حضرت یوسف، چه در زندان و چه در خزانه داری مصر و چه در ترک مراوده با زلیخا، نیاز او به خداوند، قابل مشاهده است.

﴿وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (یوسف / ۵۳)

اگر یوسف را در این داستان، نماینده‌ی تمام عیار تجلی خواست و تقدیر الهی بدانیم، سر تعظیم فرود آوردن برادران و یعقوب و زنش را می‌توان نشان دهنده‌ی فنای در اراده‌ی حق دانست، چنانکه خواست بنده و عاشق چیزی جز خواست و تقدیر الهی نباشد.

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ (یوسف / ۱۰۰-۱۰۱)، قرآن مجید مردمان را «فقراء الی الله» (فاطر / ۱۵) معرفی می‌کند.

غرض از این سوره، بیان ولایتی است که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد، البته آن بنده‌اش که ایمان خود را خالص و دلش را از محبت او پر کرده و دیگر جز به سوی او به هیچ سوی دیگر توجه نداشته باشد. آری اینچنین بنده‌ای را خداوند، خودش عهده دار امورش می‌شود، او را به بهترین وجهی تربیت می‌کند و راه نزدیک شدنش را هموار و از جام محبت سرشار می‌کند» آنچنان که او را خالص برای خود می‌سازد و به زندگی الهی خود زنده‌اش می‌کند هر چند اسباب ظاهری همه در هلاکتش دست به دست هم داده باشند: او را بزرگ می‌کند هر چند حوادث او را خوار بخواهند، عزیزش می‌کند و هرچند نوائب و ناملایمات روزگار او را به سوی ذلت بکشاند و قدر و منزلتش را منحط سازد. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۱: ۹۸)

با این دید و نظر به داستان حضرت یوسف در قرآن مجید، می‌توان داستان شیخ صنعان را با داستان حضرت یوسف (ع) هم در محتوا، هم معنا و در سیر عرفانی و پرواز مرغ جان تا حدودی یکسان یافت و مقایسه کرد، هر چند که کمتر کسی از این زاویه به این دو داستان نگریسته است و این نگرش می‌کوشد تا درست از همین زاویه، تطبیقی میان آنها انجام دهد و به این هدف برسد که عارفان، نه تنها در اصول و اندیشه‌هایشان، بلکه در ظاهر سیر و سلوکشان می‌کوشیده‌اند که با عملکرد مردان خدا و مردان قرآنی و الهی، همسو و هم جهت باشند.



گویی عطار پس از اندیشیدن در این سوره‌ی شریف و پس از خواندن و شنیدن داستان شیخ سمعان - یا شیخ صنعان - (زرین کوب، ۱۳۵۰: ۲۵۹ / فروزانفر، ۱۳۷۴: ۳۲۹) و سرانجام پس از در پیش روی داشتن مراحل سیر و سلوک عرفان، داستان شیخ صنعان را نمودار عملی قطع مراحل سلوک قرار داده و واقعیتی عملی و تمثیلی از آن را ارائه کرده است. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۶۳)

در داستان شیخ صنعان منطق الطیر، مراحل سیر و سلوک دوبار اتفاق می افتند و سرآغاز هر یک از آن دو را نیز، پیوندی رویایی و الهامی با عالم بالا، نقش می زند؛ البته مهمترین پیوندهای معنوی در این داستان نیز سه بار، اتفاق می افتند، یک بار در خواب آغازین شیخ صنعان و اعلام درونی احوال دختر ترسا بدو، بار دیگر در خواب مرید صادق و دیگر در خواب دختر ترسا که آفتاب در کنارش قرار گرفته بود و زبان گشوده و به او گفته بود که «از پی شیخ روان شو این زمان» و مذهبش بگیر و خاک او بپاش.

جدای از این شباهت و حدیث شفاعت (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۶۴) و مبحث شفاعت پیامبر اکرم (ص) برای شیخ صنعان، مراحل سلوک در این داستان که آرامش آغازین داستان و مجاور بودن درمکه و ۴۰۰ مرید داشتن با طوفان خواب های شیخ به هم می خورد، بدین شکل و صورت قابل مشاهده است. البته این برداشت نوعی نقد مخاطب محور است که خواننده را در جریان خواندن فعال می داند (به نقل از: سلدن، ۱۳۸۴: ۷۰) و متن را متنی باز تصور می کند که همراهی خواننده را طلب می کند و قابل تأویل است (همین) و قصدش رسیدن به تفسیری از متن ادبی یا همان هرمنوتیک (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۹۲) می باشد.

الف) نخست طلب است: حرکت شیخ با ترک جان برای گذر از عقبه‌ی روم بخاطر تعبیر شدن رویاهای مکرر دیده اش آغاز می شود و طلب شیخ بدین گونه نقش می بندد:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| آخر از ناگاه پیر اوستاد   | با مریدان گفت کاریم اوفتاد |
| می بیايد رفت سوی روم، زود | تا شود تعبیر آن معلوم زود  |

(عطار، ۱۳۸۴: ۷۳)

ب) عشق: مریدان به همراه شیخ همه‌ی روم را می‌گشتند تا سرانجام به عالی منظری رسیدند و دختری ترسا و روحانی صفت را که در ره روح الله و عیسی، صدها معرفت داشت، دیدند. عشق ترسا زاده، کار خودش را کرد و شیخ از این دیدار از دست رفت، جانش از عشق دختر غارت شد و ایمانش همه فرو ریخت:

عشق بر جان و دل او چیر گشت      تا ز دل نومید و از جان سیر گ

(همان: ۷۵)

ج) معرفت: گفتگوی شیخ با خویشان پس از عاشق شدن حکایتگر معرفت و شناخت بی نظیر او از موضوع عشق است. او همه‌ی هستی خود را از برای عشق دختر ترسا می‌بیند و می‌گوید:

کار من روزی که می‌پرداختند      از برای این شبم می‌ساختند

(همان: ۷۵)

تو گویی عشق برای او قیامتی است که ابتدا او را از هر چه غیر عشق است می‌میراند:

رفت عقل و رفت صبر و رفت یار      این چه عشق است این چه درد است این چه کار

(همان: ۷۶)

و سپس دوباره به صور نهان خویش، برای حضور و حضور در پیشگاه معشوق برین، زنده و آگاه می‌کند:

یا رب این چندین علامت امشب است      یا مگر روز قیامت امشب است

(همان: ۷۵)

پرسش و پاسخ‌های مریدان و شیخ نیز حکایت معرفت عمیق شیخ به عشق در برابر مریدان دارد و البته که شیخ درس عملی از عشق را به همه داشته‌های معنوی خویش و پاکبازی در از دست دادن آنها و مبارزه‌ای عمیق و جانکاه با آزمندی و جاه‌طلبی را به نمایش می‌گذارد.

همین معرفت است که نزدیک به یک ماه او را خاک نشین کوی دختر ترسا می کند و آستانه‌ی دختر ترسا را بالین شیخ می گرداند، چرا که عشق شیخ، ظاهری نیست از دل و جان است و پشتوانه‌ای به نام جانبازی و پاکبازی دارد.

د) استغنا: اینکه شیخ همه‌ی مریدان را کنار می گذارد و جوابشان را متناسب با پرسش‌های ایشان می دهد و اینکه شیخ درگرو شیخوخت و مکه نشینی و کعبه قراری نمی ماند و مثل حضرت ابراهیم می کوشد که پس از دیدن رویا، فرمان الهی را تحقق بخشد، نشانگر نیازمندی او، تنها و تنها به خداوند است. ضمن اینکه در برابر دختر ترسا هم بی نیازی از غیر را بدینگونه بیان می دارد:

هفت گردون را در آرم زیر پر      گر فرو آری بدین سرگشته سر

(عطار، ۱۳۸۴: ۷۸)

توحید: غیرت معشوق، اشتراک غیر را در عشق شیخ به او، ناخوش می دارد لذا از این روی است که می خواهد هر چه جز معشوق است را بسوزاند و تنها عاشق باشد و عشق و معشوق با همه‌ی عزت و عظمتش. عشق به هر دلی که بزند، موثر واقع می شود به همین خاطر پیری شیخ، مانع نمی آید و با همه‌ی دل‌بستگی‌هایی که به پاکی دارد قدم در ره باده نوشی می گذارد که سرانجام منتهی به پذیرش آیین مسیحیت، ترک ایمان، سجده بر نگاره‌های مسیحی (شاید بت) و در آخر سوختن قرآن (ندیده گرفتن و کنار گذاشتن سخن خدا، سوزانیدن ورقه‌ها و برگه‌های قرآن مجید) می گردد.

دختر ترسا، بدینوسيله، عاشق را تنها و تنها برای خود و خواسته‌ها و تمایلات خود می خواهد و در قدم نخست با توفیق رفیق می شود. شیخ هم به نظر می رسد با این بیت، خود را یگانه‌ی عشق ترسا می کند:

جام می بستد ز دست یار خویش      نوش کرد و دل برید از کارخویش...  
عشق آن دلبر بماندش صعبناک      هر چه دیگر بود کلی رفت پاک....

(همان: ۸۰-۷۹)

گویا دختر ترسا در دیر مغان، مست از می، منظره و نمایش اختصاص خود به شیخ را نشان می‌دهد که نمایش توحید و یکی شدن عاشق و عشق و معشوق و برخاستن هر چه غیر اینهاست، به وقوع بپیوندد:

آن صنم را دید می در دست، مست      شیخ شد یکبارگی آن جا ز دست  
دل بداد از دست از می خوردنش      خواست تا دستی کند در گردنش

(همان: ۸۰)

دختر ترسا، مانع می‌آید و شیخ را مدعی می‌خواند و زمانی او را مستحق رسیدن به معشوق می‌داند که کفر پرستش و توجه به غیر خدا را که همچون موی سیاه معشوق است، بپذیرد و گرنه برخیزد و برود:

اقتدا گر تو، به زلف من کنی      با من این دم دست در گردن کنی  
ورنه خواهی کرد این جا اقتدا      خیز و رو اینک عصا، اینک ردا

(همان: ۸۰)

و برای عاشق چه تهدیدی سخت تر از جدایی است. ترسا می‌شود و می‌پذیرد که پیش‌بت، قرآن، بسوزد:

دخترش گفت این زمان مرد منی      خواب خوش با دت که در خورد منی

پیش از این در عشق بودی خام خام      خوش بزی چون پخته گشتی والسلام

(همان: ۸۱)

و امیدوارانه، شیخ زنار بسته و بت پرست شده و آتش در خرقة زده، می‌یرسد که معشوق کی با او یکی خواهد شد:

این همه خود رفت بر گو اندکی      تا تو کی خواهی شدن با من یکی؟

(همان: ۸۱)

طرح مسأله کابین شیخ را به خوکبانی یکساله وا می‌دارد تا صبر بر جدایی عشق را به داروی تلخ امید به وصال درمان کند؛ مگر:

تا چو سالی بگذرد هر دو به هم      عمر بگذاریم در شادی و غم

(همان: ۸۲)

میردان نیز به تنها ماندن شیخ رضایت می‌دهند و به مکه باز می‌گردند و حق صحبت و همدمی را فراموش می‌کنند.

(و حیرت: مرید صادق از نوافاداری و حق نشناسی و ناپاکبازی میردان منافق، سخت دچار حیرت می‌شود چرا که ترک یاری و یار و مراد، رسم صوفیان نیست و صفای آنان همراهی در همه‌ی امور را الزام می‌کند. رفتن و بازگشتن میردان به روم نیز نشانی از حیرت می‌تواند باشد.

تسلیم شیخ در برابر قضای الهی و ترک مقامات معنوی از دیگر حیرت هاست که در دختر ترسا و ترسایان نیز هست. البته حیرانی شیخ در برابر یقینی که به قضا و خواست و اراده‌ی الهی دارد، بسیار ناچیز است اما آن گرد و غبار سیاه که میان شیخ و حق از دیرگاه بود و پیامبر در رویا از آن برای مرید صادق سخن گفت ظلمت حیرتی بود که از پیش راهش برداشته شد:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ...﴾ (بقره / ۲۵۷)

مدهوش شدن مرید صادق پس از این مکاشفه از شدت حیرت او خبر از اقاله‌ی واقعه‌ای است که پذیرش توبه‌ی گناه شیخ را از زبان میردان با وجود شفاعت نبوی، سخت و دشوار می‌نمود.

وقتی که میردان به دیدار شیخ می‌روند احوال او حکایتگر صریح حیرت است:

چون بدیدند آنچنان اصحابناش<sup>۲</sup>      مانده در اندوه و شادی مبتلاش

پیش او رفتند سرگردان همه و ز پی شکرانه جان افشان همه

(همان: ۸۶)

ز فقر و فنا: نیاز شیخ به دختر ترسا و مریدان، کارساز سلوک او نگشت اما توبه‌ی او از زبان مریدانش و شفاعت پیامبر بزرگوار و جوشش دریای احسان الهی، فقر او به حق و فنا شدنش در راه خدا را متحقق ساخت تا بیاموزد که اگر مرید را نیازی است هم بدان حضرت عالی است و اگر توفیقی دست داد و فنا یاور و دستگیر او شد آن عاشق، از خود فانی و به معشوق باقی گشته است چنانکه داستان شیخ با شفاعت پیامبر و قبول توبه اش، بیانگر فقر الی الله است و دیگر هیچ ندارد:

|                             |  |
|-----------------------------|--|
| شیخ را دیدند چون آتش شده    | در میان بیقراری خوش <sup>۳</sup> شده     |
| هم فکنده بود ناقوس از دهان  | هم گسسته بود ز نزار <sup>۴</sup> از میان |
| هم کلاه گبرکی انداخته       | هم ز ترسایی دلش پرداخته                  |
| شیخ چون اصحاب را از دور دید | خویشان را در میان بی نور دید...          |
| حکمت اسرار و قرآن و خیر     | شسته بودند از ضمیرش سربه سر...           |

(همان: ۸۶)

و فناست که زمینه ساز لطف و احسان حق است و بقا به دست الهی، سرانجام جانشین از دست داده های معنوی و مادی می گردد:

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| جمله با یاد آمدش یکبارگی  | باز رست از جهل و از بیچارگی |
| چون به حال خود فرونگریستی | در سجود افتادی و بگریستی    |

(همان: ۸۶)

و سرانجام میغ از برای تابش خورشید وجود شیخ به کناری رفت و نور هویدا گشت. اما عشق راحت و آرام نمی نشیند و در اندک مدتی دست به کار می شود تا سعادت دیگر را در سیر هفتگانه اش از طلب تا فنا، آنها هم به دست دختر ترسا به نمایش بگذارد.

دختر ترسا ابتدا خوابی را می بیند که سرآغاز دل آگاهی اوست. گویا خورشید که خانه‌ی عیسی است<sup>۵</sup> با او به گفتار می آید و از او می خواهد که مذهب شیخ بگیرد و خاک او شود تا آن بدیی را که به او کرده است جبران کند به عبارتی راهزن راه شیخ را به همراهی با او دستور می دهند.

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| چند از این بی آگهی، آگه بباش | رهزنش بودی بسی، همره بباش   |
| نور می داد از دلش چون آفتاب  | چون در آمد دختر ترسا ز خواب |
| بیقرارش کرد آن درد از طلب    | در دلش دردی پدید آمد عجب    |

(همان: ۸۷)

و بدین ترتیب، طلب و درد طلب در دختر ترسا پدید می آید و او به هدایت غیبی قدم نخستین عشق را برمی دارد.

آتش عشق در افتاده در جان مست دختر ترسا و کار افتادگی اش، قدم دوم سلوک اوست. در این راه، او و شیخ هر دو مجذوب اند (رازی، ۱۳۷۰: ۱۹۲). اما جذب دختر ترسا به اعتقاد عطار، بسیار سریع، الهی و معنوی و بی توجه به دیانت عیسوی او، و به عبارتی همچون برق و باد است:

کارش افتاد و نبودش همدمی...

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| در زمان آن جملگی ناز و طرب     | همچو باران زو فرو ریخت ای عجب   |
| نعره زن، جامه دران، بیرون دوید | خاک بر سر، در میان خون دوید     |
| با دلی پر درد و شخصی ناتوان    | از پی شیخ و مریدان شد دوان      |
| همچو ابری غرقه در خون می دوید  | داده دل از دست در پی می دوید... |

(عطار، ۱۳۸۴: ۸۷)

پاکی دختر ترسا از کنار هشتن همه چیز از جمله خوشی‌ها و ناز و طرب، عشق او از نعره‌ها و جامه دریدنش و معرفت او از رفتنش بدنبال شیخ از نو هدایت یافته و شفاعت شده، هویداست، او دل پاک و پاکدل، دل از دست داده و دوان در پی معرفت و جام جم اسرار نمای

او (فردوسی، ۱۹۱۶، ج ۵: ۴۳) شیخی است که مدتها بود که او را در اختیار داشت اما نمی‌شناختش ولی جذب حق او را بدین معرفت رهنمایی کرد.

ردیف واقع شدن واژه‌ی دویدن و تکرار آن به ما گوشزد می‌کند که دونده از همه کس و همه چیز به نفع هدفی که رو بسوی او دارد در می‌گذرد و بدین سیرت و صورت استغنا خودش را از غیر و ما سوی بیان می‌دارد. توبه‌ی سریع (می‌ندانستم خطا کردم بیوش) و پذیرش اسلام از جانب دختر ترسا حرکت از تثلیث بسوی توحید است. البته تنهایی دختر ترسا در رفتن بسوی شیخ و بازگشتن شیخ به دستوری اعلام درونی، توحید و یکتا شدن هر یک از آنان برای دیگری، آنهم در راه حق را به نمایش می‌گذارد.

کار دختر ترسا که دوان در پی شیخ است و کار شیخ که دوباره به جانب روم بازمی‌گردد و خبر دادن این احوال برای مریدان از جانب شیخ، خود اسباب حیرت و سرگستگی و حیرت اندر حیرت است. در این حال دختر ترسا چون مرده‌ای بر روی خاک می‌دوید و می‌آمد. وفای به عهد دختر ترسا شیخ را به گریه می‌اندازد و مگر غیر از این است که نیاز عشق و فقر دختر ترسا او را به جانب شیخ می‌کشاند. سرعت بی نظیر رهایی به بارگاه فنای در حق و آگاهی از رمز و راز عشق، طاقت او را طاق می‌کند و او را که این سفر جان و روحانی را نه به پای جسم که به طیّ روح و دل پیموده است، فنا بهترین و امن‌ترین جایگاههاست تا عشق را به کمال رساند. او از شیخ عذر خواهی می‌کند و دست از جان برمی‌افشانند و با فنا به دریای حقیقت می‌پیوندند و بقا می‌یابد:

قطره‌ای بود او در این بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز

(همان: ۸۹)

نصیب از رحمت حق داشتن و آگاهی از عشق، درست است که گرفتاریهای فراوانی دارد ولی بهترین نوع رفتن‌ها بسوی خداست.



### نتیجه

۱. صوفیان ایران هم در شیوه‌های داستان‌سرایی تعلیمی و تمثیلی خودشان و هم در طبقه بندی وادی‌ها و منازل سالکین الی الله، به قرآن و شیوه‌های بیان آن توجه داشته‌اند و قرآن مجید تأثیر فراوانی در جنبه‌های ادبی و اندیشگی سخنان عرفا داشته است که نمونه‌ی آن را در مقامات طيور عطار می‌توان مشاهده کرد.

۲. عطار در منطق الطیر، ضمن استفاده از شیوه‌ی داستان در داستان، داستان شیخ صنعان را که در اندیشه و مراحل سلوک بشدت تحت تأثیر سوره‌ی یوسف از قرآن کریم می‌باشد، با کارکردی مکرر در رفتار دختر ترسا که آن هم مراحل سیر هفتگانه را به نمایش می‌گذارد، می‌کوشد داستان مثالی برای تأیید بخش اول کتاب خودش که همان داستان کوشش پرنندگان برای یافتن سیمرغ و شاهان مرغان باشد، ارائه کند و موفق هم می‌شود.

با این نگاه، مقامات طيور هم در پیرنگ اصلی‌اش که بیانگر کوشش و پرواز سالکان طریقت برای رسیدن به سیمرغ حقیقت است و هم در پی رفت داستان شیخ صنعان و دختر ترسا، که تأکید و تأییدی بر همان کار و روش می‌باشد، پیروی و کاریست عملی خویش را در سخنوری و اندیشه، از قرآن مجید به نمایش گذاشته است. همین نکته، راز پذیرش عمومی و توجه به منطق الطیر را برای مخاطبان به نمایش می‌گذارد.

### یادداشت‌ها

۱. منظور از پیوند عمودی پیوستگی روایی یک داستان بدون بهم خوردن کلی نظم و ترتیب زمانی و مکانی و علت و معلولی است.
۲. ش ضمیر است و مرجع ضمیر «ش» در اینجا شیخ صنعان می باشد. اصحاب یاران هستند و مریدان و افزودن آنان به ضمیر جمع نا که به جای مفرد به کار رفته است برای اکرام و برزگداشت مریدان می باشد، کاربرد ضمیر جمع به جای متکلم وحده، نوعی شکسته نفسی محسوب می شود.
۳. خوش در اینجا نشاط و شادمانی روحانی و قلبی است.
۴. زنار یاز ناریون، کمربندی است که مسیحیان بر کمر می بسته اند.
۵. در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را (حافظ، ۱۳۸۱: ۸۴). در ترتیب افلاک و سیاست را هفت گانه زهره همسایه خورشید است که بنا بر مشهور مسکن و اوج معراج حضرت عیسوی بوده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

الف. کتابها

قرآن مجید.

۱. ایگلتنون، تری (۱۳۶۸)؛ نظریه‌ی ادبی، ترجمه: عباس مخبر، تهران، مرکز.
۲. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۱)؛ دیوان، تصحیح سایه، چاپ دهم، تهران، کارنامه.
۳. خیاطیان، قدرت‌ا...، (۱۳۷۹)؛ سیری در رساله الطیرها...، سمنان، دانشگاه صنعتی شریف.
۴. الرازی، محمد فخرالدین بن ضیاء الدین عمر (۱۴۱۰)؛ تفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب، ج ۹، الطبعة الثانية، بیروت، دارالفکر.
۵. رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۰)؛ مرصادالعباد، تصحیح؛ محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، طوس.
۶. الزحیلی، وهبة (۱۴۱۸ هـ.ق)؛ التفسیر المنیر، ج ۱۱، الطبعة الأولى، بیروت، دمشق، دارالفکر.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)؛ جستجو در تصوف ایران، ج ۱، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
۸. الزمخشری الخوارزمی، محمود بن عمر (۱۴۱۷)؛ الکشاف، ج ۲، الطبعة الثانية، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۹. سلدن، رامان و بیتر ویدسون (۱۳۸۴)؛ راهنمای نظریه‌ی ادبی، ترجمه؛ حسین پاینده، تهران، طرح نو.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)؛ نقد ادبی، تهران، چاپ چهارم، فردوسی.
۱۱. طاهری، حمید و وحید مبارک، (۱۳۸۸)؛ چشمه آفتاب، چاپ سوم، قزوین، سایه گستر.
۱۲. الطبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۹ هـ.ق)؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الجزء الخامس، تصحیحه و تحقیقه من الرسولى المحلاتی، بیروت، احیا التراث العربی.
۱۳. طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۶۱)؛ اوصاف الاشراف، تصحیح، مدرسی، قم، الغدیر.
۱۴. عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)؛ منطق الطیر، به کوشش، سید صادق گوهرین، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۵. ----- (۱۳۸۴)؛ منطق الطیر، تصحیح انزابی نژاد و قره بگلو، چاپ اول، تبریز، آیدین.
۱۶. غنی، قاسم (۱۳۴۰)؛ تاریخ تصوف، چاپ دوم، تهران، ابن سینا.
۱۷. فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۱۶)؛ شاهنامه، چاپ اول، مسکو، انستیتوی علوم شوروی.
۱۸. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۴)؛ شرح احوال و نقد آثار عطار، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

۱۹. القرطبی، محمد بن احمد الانصاری (۱۹۸۷ م)؛ الجامع لاحکام القرآن، مصر، ج ۹، الطبعة الثالثة، دارالکتب المصریه.
۲۰. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۶)؛ پارسا وترسا، چاپ اول، تبریز، آیدین.
۲۱. کاشانی، عزالدین محمود (بی تا)؛ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح؛ جلال الدین همایی، تهران، سنایی.
۲۲. گوهرین، سید صادق (۱۳۶۷)؛ شرح اصطلاحات تصوف، ج ۷، تهران، نی.
۲۳. گویارد، ام. اف (۱۳۷۴)؛ ادبیات تطبیقی، ترجمه: علی اکبرخان محمدی، چاپ اول، تهران، پازنگ.
۲۴. طباطبایی، محمد حسین (بی تا)؛ المیزان، ج ۱۱، بی جا. (نرم افزار مورد استفاده قرار گرفته است)
۲۵. المراغی، احمد مصطفی (بی تا)؛ تفسیر المراغی، ج ۱۰، الطبعة الأولى، بیروت، دار احیا التراث العربی.
۲۶. مستملی بخاری، اسماعیل محمد (۱۳۶۳)؛ شرح تعرف، تصحیح؛ محمد روشن، تهران، اساطیر.
۲۷. معرفت، محمد هادی (۱۳۸۳)؛ قصه در قرآن، چاپ اول، قم، ذوی القربی.
۲۸. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۳۶)؛ کشف المحجوب، تصحیح؛ زکوفسکی، تهران، امیرکبیر.

#### ب. مجله ها

۲۹. رضایی، عبدا... (۱۳۸۷)؛ «طرح تطبیق عرفانی سوره مبارکه ی یوسف»، فصلنامه ی ادبیات تطبیقی، سال دوم، شماره ی ۷.
۳۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۰)؛ «پژوهشی در قصه‌ی صنعان و دختر ترسا»، مجله‌ی یغما، شماره پنجم، سال ۲۴.

فصلیة التقد و الأدب المقارن (دراسات في اللغة العربية و آدابها)

كلية الآداب و العلوم الإنسانية، جامعة رازي - کرمانشاه

السنة الأولى، العدد ۳، خريف ۱۳۹۰هـ.ش، ۱۴۳۲ هـ.ق، ۲۰۱۱ م

دراسة مقارنة بين الأودية السبعة للعرفان و قصة يوسف الصديق(ع) و قصة الشيخ صنعان\*

الدكتور وحيد مبارك

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسيه و آدابها، جامعة رازي - کرمانشاه

المهام هاماني

المحستيره في قسم اللغة الفارسيه و آدابها، جامعة رازي

#### الملخص

جاءت قصة «شيخ صنعان» في كتاب «مقامات الطيور» لقصة فرعية أو قصة داخل قصة و هذا نموذج من النماذج التي تدل علي الاتجاه العطار نحو سرد القصص أسلوب إيراد قصة داخل أخرى- ثم قصة «شيخ صنعان» تُرنا أسلوب القصّ بأسلوب الغلط بين شخصيات إنسانية أو حيوانية لدي العطار في كتابه «منطق الطير» كما أنّ هذه القصة تُعبر إعادة و تكرار لمضمون قصة «الأودية السبعة للسير و السلوك لغة مختلفة و أدب متفاوت.

ثمّة صلات واضحة بين قصة الشيخ صنعان و قصة يوسف الصديق(ع) في القرآن الكريم شكلاً أو مضموناً. كما تمثّل القصة رحلة العطار في المنازل السبعة الخطرة للحب أيضاً. فهي تؤيد بشكل أو آخر لغة العطار الرزية في حقل قصص الطيور. أما هذا البحث فإنه يري إلى تسليط الأضواء علي الروابط التي تربط بين قصة الجيغ صنعان و القرآن الكريم من جهة قصة الطيور و الأودية السبعة أو الأسفار السبعة

تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۶/۲۰

\* تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۳/۱۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: [Mobarak\\_Vahid@yahoo.com](mailto:Mobarak_Vahid@yahoo.com)



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې  
پرتال جامع علمون انساني